

شیخ المشایخ اول

جناب سید معصوم علیشاه

ناشر آیات الله و الشَّهيدُ فی سَبیل الله، جناب شیخ المشایخ سید معصوم علیشاه. مولد آن جناب حیدر آباد دکن، وی از ابناء اشراف و زاده خاندان دولت آن دیار بود، نام شریفش میرعبدالحمید یا میرعبدالرحیم به اختلاف ذکر شده. وی در تربیت مریدان و تکمیل ناقصان، گوی سبقت از همگان می‌ربود. در بدایت حال چون سایر خداوندان مال سرگرم جاه و جلال روزگار بود که ناگاه جذبۀ رحمانی به وی رسیده، با اینکه در ربیعان جوانی بود از امور دنیوی دست کشیده قدم در وادی طلب نهاده. به جستجوی حق پویا شد، تا بالاخره به خدمت العارف بالله شاه علیرضای دکنی رسیده، سر ارادت بر آستان وی نهاد و توبه و تلقین یافته، مدتی در ظلّ تربیت وی به ریاضت و تزکیه نفس اشتغال داشت، و از برکات انفاس مرشد به درجۀ کمال ارتقاء یافت و به اجازه دستگیری و ارشاد عباد مفتخر آمده، به امر پیر بزرگوار در سال یکهزار و صد و نود و چهار هجری مقارن اواخر دولت کریم خان زند عزیمت ایران و با خانواده خود وارد شیراز گردید.

در شیراز جناب فیض علیشاه و نور علیشاه را دستگیری نموده و هر دو را در ظلّ تربیت خویش گرفته، به درجه کمال رسانید و به هر دو اجازه دستگیری و هدایت عباد مرحمت فرمود. و پس از چندی جناب نورعلیشاه را به سمت جانشینی شخص خویش تعیین نمود. زیرا جناب سید به سبب بُعد مسافت و عدم رابطه بین ایران و هندوستان که مرکز ارشاد و مسکن قطب الاقطاب جناب شاه علیرضا بود، از طرف شاه علیرضا به تعیین شیخ و جانشینی برای شخص خود در صورت لزوم مجاز بود که در ایران وقفه‌ای در پیشرفت امر طریقت واقع نشود.

جناب سید معصوم علیشاه پس از چندی که در شیراز توقف فرمود به عداوت جانی نام هندی که خواهش علم کیمیا از آن جناب داشت و اجابت نشد، در نزد کریم خان سعایت نمود، کریم خان عذر آن حضرت را از شیراز خواست. حضرتش به اتفاق فیض علیشاه و نورعلیشاه و مشتاق علیشاه و نظرعلیشاه و درویش حسنعلی عازم اصفهان گردید. کریم خان پس از ششماه از این سوء رفتار به سزای عمل خود رسیده و دولت زندیه از هم پاشید.

باری حضرتش به اصفهان وارد و در آنجا نیز پس از چندی مغرضان و ساعیان نزد علی مرادخان زند که برای دفعه دوم اصفهان را گرفته بود، سعایت کردند که این درویشان داعیه سلطنت دارند. علی مرادخان، رستم داروغه و اصلان خان میرآخور را مأمور تبعید آن سید بزرگوار نمود که ایشان را با اصحاب از تکیه فیضی به اهانت و ذلت بیرون نموده و از اصفهان خارج کردند. آنان به عزم خراسان راه کاشان را پیش گرفتند و در منزل مورچه خورت حضرت سید معصوم علیشاه به

مراقبه فرو رفته، فرمودند: هنوز حدت شرارت اشرار تسکین نیافته، عنقریب برای آزار ما می‌رسند. هریک از شما که خواهد در این باغات پنهان شود. آنان را که استعداد کافی برای صبر بر بلاها نبود پنهان شدند، ولی جناب نورعلیشاه عرض کرد: «به کجا دگر گریزم من از این گریز گاهم؟» طولی نکشید که دو نفر فراش دیگر رسیدند و پس از آزار و اذیت بسیار، آن دو بزرگوار را از کاشان گذرانده و به تهران رساندند.

در تهران آقا محمد خان قاجار که هنگام حبس بودن در شیراز گویا بنا بر فی الجمله رابطه‌ای درباره این طایفه حسن ظن داشت و از وضعیت جناب سید و همراهان خبردار شده، همگی را مورد محبت و اکرام قرار داد و زاد و راحله تا مشهد مقدس را نیاز نمود. جناب سید دعای خیری گفته، عزیمت مشهد فرمود. در مسافرت مشهد نیز جناب نورعلیشاه و درویش حسنعلی و مشتاق علیشاه و نظرعلی و صفا علی و شوقعلی در رکابش بودند. آن حضرت پس از زیارت مشهد مقدس عزیمت هرات نموده و در آنجا نیز عده‌ای را هدایت و ارشاد فرمود. پس از آن عده‌ای از مریدان عراق و فارس را که در ملازمت بودند، از قبیل نورعلیشاه و حسینعلی شاه و مشتاق علیشاه و رونق علیشاه و مظهرعلی را امر به مراجعت فرمود و خود عزیمت زابل و کابل و هندوستان کرده و پس از سیاحت آن بلاد به عراق عرب مسافرت و در عتبات عالیات رحل اقامت افکند. مدتی در نجف اشرف، سپس در کربلا ساکن گردید. این هنگام نورعلیشاه و رونق علیشاه و عده‌ای دیگر از اصحاب در حضورش بودند. پس از چندی از عتبات به قصد تجدید زیارت حضرت رضا (ع) به طرف ایران روی آورده، وارد کرمانشاهان گردید. در این شهر آقا محمدعلی بن آقا محمدباقر مجتهد آن حضرت را گرفته و محبوس و پس از چندی به پشتیبانی و کمک حاج ابراهیم خان شیرازی ملقب به اعتمادالدوله وزیر و مصطفی قلی خان زنگنه حاکم کرمانشاه حضرتش را پنهانی در رود قره سو غرق نمودند. و نیز گفته شده که حضرتش را در باغ معروف به عرش برین خفه نموده و در زیر عمارت دفن نمودند. این جنایت عظیم در سال یکهزار و دویست و دوازده اتفاق افتاد و سن شریف حضرتش متجاوز از شصت سال بود.

مأذونین از طرف جنابش:

۱ - جناب فیض علیشاه اصفهانی؛

۲ - جناب نورعلیشاه اصفهانی که شیخ المشایخ و جانشین آن حضرت بود.

معاصرین جناب سید معصوم علیشاه از علماء و فقها:

۱ - شیخ جعفر بن شیخ خضر مشهور به کاشف الغطاء؛

۲ - سید صادق بن سید حسین حسینی معروف به فحام؛

۳ - آقا محمد باقر بن محمد اکمل مشهور به آقا بهبهانی؛

۴ - جناب سید مهدی طباطبائی مشهور به بحرالعلوم؛

۵ - آقا میرزا محمد مهدی مشهور به شهرستانی حائری.

از عرفا و مشایخ:

۱ - شیخ زاهد گیلانی که نسبت طریقتش به شیخ ابراهیم زاهد مشهور می‌رسد؛

۲ - سید صدرالدین دزفولی ذهبی؛

۳ - شاه طاهر دکنی؛

۴ - جناب مشتاق علিশاه؛

۵ - جناب فیض علিশاه اصفهانی.

از سلاطین و امراء:

در هندوستان:

۱ - سلطان جلاء الدین مشهور به شاه عالم. در عثمانی، سلطان عبدالحمید اول.

در ایران:

۱ - لطفعلیخان زند؛

۲ - جعفرخان زند؛

۳ - آقا محمدخان قاجار.

از شعراء و حکما:

۱ - سید احمد هاتف اصفهانی؛

۲ - میرزا محمد حسین رونق علিশاه؛

۳ - میرزا عبدالله شهاب ترشیزی؛

۴ - میرزا جعفر اصفهانی ملقب به صافی؛

۵ - سلیمان صباحی شاعر.

شطری چند از کلمات آن حضرت: فرمود رهانیدن مرغ لاهوتی که در قفس ناسوتی است، میسر نگردد بی تأثیر جذبه که آن هم بسته به متابعت مصطفی (ع) است، *فَعَلَيْكَ بِاتِّبَاعِهِ*. و فرمود: سالک آن است که روی به راه حق آورد و کتاب خدا به دست راست گیرد و سنت رسول (ص) به دست چپ و میان این دو روشنائی طی طریق نماید. و گفت: انسان مرگب از سه چیز است: اول: دل، دوم: زبان، سوم: جوارح. دل برای توحید است، زبان برای شهادت، جوارح برای عبادت. و فرمود خداوند اکرم الاکرمین است و معنی آن این است که وقتی گناهی از بندهای عفو کند دیگری را به آن گناه نگیرد که این گناهی است که از فلان بنده عفو شده. و گفت: سالک را از چهار چیز چاره نباشد: علمی که رایض وی باشد تا وی را راست و ملایم کند و ذکری که مونس وی بود تا در تنهائی وحشت نگیرد و فکری که مرکب او بود تا از همراهان باز نماند و ورعی که ناهی او باشد که به ناشایست ننگرد. و گفت: راحت دنیا در سه چیز است: اول: ذکر سبحان، دوم: تلاوت قرآن، سوم: زیارت اخوان. و گفت: سالک باید چهار موت بر خود فرض کند تا به مرتبه فقر رسد: اول: موت ابیض که گرسنگی است، دوم: موت اسود که صبر بر ایذای خلاق است، سوم: موت احمر که مخالفت نفس است، چهارم: موت اخضر که از پوشش نو به کهنه قناعت کردن است. و گفت: پیر کامل آن است که متابعت رسول (ص) را لازم دانسته باشد و مرید کامل آنکه در آینه حال پیر و جمال مراد، انوار الهی را ببیند. و فرمود: علامت مرید قبول یافته آن است که با مردم بیگانه صحبت نتواند کرد و اگر به صحبت بیگانه افتد چنان باشد که مرغی در قفس و اسیری در زندان. و گفت: ملامتی نه آن بود که بی حرمتی شریعت کند که او را ملامت کنند، ملامتی آن است که در کار حق تعالی از ملامت خلق باک ندارد. و فرمود: زهد آن است که از دنیا اعراض کنی و به قسمت رضا دهی و سخن جز به مقدار کردار نگوئی، زهد نه به عدم تجمل و مال است بلکه به فراغت دل از ماسوی ذوالجلال است، فقیر دنیا دوست را با کمال فاقه زاهد نخوانند و سلیمان را با آن دستگاه زاهد دانند. و گفت: فقیر آن است که خاموشی او به فکر باشد و سخن گفتن او به ذکر، و بهترین قولها ذکر است و بهترین فعلها نماز و بهترین خصلتها حلم.